

سوارى خواص که از سرداران مخالف بود رسیده از اسپ نرو اندک  
و چون او را بر اسپ دیگر سوار کردند بآن نیز تیرى رسید و شهید از  
افغان که او هم از سرداران آن حزب ادبار بود زخم تیرى از شصت  
جانات مبارزان منصور بر سینه خورد با جمله لشکر منصور در منزل  
مذکور یک مقام کرده از آنجا بطى سه مرحله غرباً شعبان در هشت  
کروهى قلعه پرینده نزل نمود و بمقتضای مصلحت بیست و چهار  
روز آنجا اقامت گزید و بدو اتر اخبار ظاهر شد که قطب الملک از  
کج اندیشی و بی خریدی سود خویش از زیان باز ندانسته با عادل  
خان متفق شده است و با آنکه سابق شریزه نام نوکر خود را با چهار  
هزار سوار و ده هزار پیاده بکوهک لشکر او فرستاده بود درین هنگام  
رضا قلی خواجه سرا را از نوکران خویش که خطاب نیکنامخانی  
بدنامی داشت با شش هزار سوار و بیست و پنج هزار پیاده بامداد  
و معاونت آن باطل اندیش بی خرید تعیین نموده با افواج او پیش  
کروهى بیجاپور رسیده و رضا قلی بقلعه رفته نزد عادل خانست  
و از نوشته مسعود خان قلعه دار کهان بوضوح پیوست که سیدی  
جوهر از سرداران عظیم با جمعی کثیر از مقاهیر بر سر قلعه مذکور  
آمده آنرا قبل کرده بود اتفاقاً گواهی تفنگی از قلعه باور رسیده رهگرای  
نیستی شد و رفیقانش متفرق گردیدند و هشتم ماه مذکور نوشته  
ادرت سنگه بهدوریه از قلعه منگل بیده رسید مشعر بآنکه فوجی  
عظیم از عظیم آنرا در قبل دارند بنابراین راجه دارک خان و راجه  
رایسنگه و قطب الدین خان را با همراهان مقرری آنها تعیین  
نمود که مخالفان را از پای قلعه دفع کنند و نوزدهم خبر رسید که

مقهورانی که بمحاصره قلعه مسطور جسارت ورزیده بودند از استماع  
توجه افواج قاهره آنصوب از پای قلعه برخاسته راه ادفار سپردند  
بیدست و چهارم و داؤد خان و راجه رایسنکه و قطب الدین خان  
برگشته بلشکر فیروزی پیوستند و چون نوشتههای قلعه داران ظفر آبان  
و گلپانی و اوسه وارد کبیر مخبر از جسارت و خدیوگی نبیره بهلول و  
دیگر مخالفان مخدول و در آملن آنها بملک بادشاهی و شورش  
انگیزی و افساد نیتو که چندانچه گزارش یافته در پای قلعه نپاله از  
سیوا جدائی گزیده بعادل خان گرویده بود رسید راجه با عساکر  
قاهره بیدست و پنجم از نواحی پرینده کوچ کرده از راه دهارا سیون  
و تلچاپور روانه شد که دهگر باره بولایت غنیم در آمده چندانکه ممکن  
و مقدور باشد از تخریب آن بکوشد و جنود نامسعود مخالف را  
نیز که در آن سمت نشان میدادند تذبیده و تادیب نماید و چون از  
نوشته فاروجی بسونت رای که در قلعه بهلتن بود بظهور پیوست  
که در قلعه مذکور آب بغایت کم است و اگر محاصره اتفاق افتد بعلمت  
قلت آب کار بر محصوران تنگ خواهد شد راجه بمقتضای مصلحت  
بهلتن را بجاگیر مهداجی خویش سیوا که در سلک بندهای  
بادشاهی انتظام یافته بود مقرر ساخته او را بانجا فرستاد و ناروجی  
بسونت رای را نیز خود طلبید و چون در موضع درهوکوی از اعمال  
بیجاپور قلعه گلپانی بود که جمعی از معاندین در آن متحصن بودند  
غالب خان و ناروجی را که و آتشخان را با برخی از توپخانه بتسخیر  
آن تعیین نمود و پس از رسیدن این جماعه بپای آن قلعه محصوران  
زینهار خواسته برآمدند یکصد کس سپاهی و دو صد تن از رعایا

بودند و شریزه راو بحراست آن تعیین یافت و هفتم ماه مبارک رمضان  
 نهم سال از جلوس همایون تلچاپور مورد نزول عساکر گردون مآثر  
 گشت و باقتضای مصلحت شش روز آنجا مقام شد و بظهور پیوست  
 که نبیره بهلول و ساهو با دیگر مخالفین بیست و هشتم شعبان پهای  
 قاعه کلیدان رسیده غبار حسارت برانگیختند و مبارزان نصرت شعار از  
 فراز حصار آنها را بتوپ و تفنگ و بان گرفته خاک ادبار بر فرق روزگار  
 شان بیختند چنانچه شصت تن از آن محال اندیشان رهگرای نیستی  
 شدند و بسیاری مجروح گشتند و نبیره بهلول ناکام و مخدول از پای  
 قاعه برخاست و چون منتهیان آگهی دادند که جنود غنیم که در  
 سمت کلیدان و اوسه بودند بسمت ظفر آباد شتافته اند راجه  
 چهاردهم ماه مذکور با افواج منصور از تلچاپور کوچ کرده هجدهم در  
 سه گروهی قلعه نلدرک نزول نمود و روز دیگر از آنجا بسمت  
 قلعه کنجوتی کوچ کرد و چون پیشتر پتنگ راو را با جمعی بتسخیر  
 کنجوتی تعیین کرده بود خبر آمد که وقتی که او با همراهان با آنجا  
 رسید گروهی از مخالفان که در قلعه و قصبه بودند از کوه اندیشی  
 و سخت یرگشتگی بکام حسارت بر آمده بمجادله پرداختند و چندی  
 از طرفین مجروح شدند و زخم تباری بدست پتنگ راو رسید و  
 شب هنگام مخدولان فرار نموده مسلک ادبار سپردند و قصبه با قلعه آن  
 بتصرف مبارزان فرورز شد در آمد و بیستم متصل کنجوتی بمسگر  
 جنود مسعود شد و راجه باقتضای صلاح اندیشی اشاره کرد که قلعه آنرا  
 منهدم ساختند و روز دیگر هفت و نیم کرده جویدی پیموده در یک  
 گروهی نیلانکه که قلعه متین کلین دارن و از آنجا تا کلیدان شش و نیم

گروه و تا ارمه ده گروه است منزل گزید و غالب خان و دتاجی  
 و راکهوجی و کهیلوجی و جمعی دیگر را با آتشخان و برخی از  
 توپخانه بتسخیر قلعه نیدنکه تعیین نمود و روزی چند آنجا اتفاق  
 افتاد چون فرستادهها بآنجا رسیدند محصوران قلعه حصار  
 عاقبت بر خود تنگ فضا دیده دست توسل بدامن اسپتمان زدند  
 و قلعه را بتصرف اولیای دولت سپردند راجه سلیمان بیجاپوری را  
 اسپ و خلعت داده بحراست قلعه مذکور معین ساخت و چون آن  
 زبده راجها بمقتضای مصلحت و کار آگهی باستمال و تالیف  
 قلب فیتو که مجملی از حال او گزارش یافته است پرداخته او را  
 بجاده قوم بندگی و مسلک مستقیم دولتخواهی رهنمون شده بود  
 درین وقت بیاورمی بخت و دولت از کردار ناصواب خویش برگشته  
 از خیل مخالف جدا شد و بلشکر نصرت اثر پیوسته بر راجه ملاقی  
 گردید و از آنجا که سیوا را آرزوی استلام شده سزیده مرکوز خاطر بود راجه  
 بروفق خواهش و التماس او درین باب به پیشگاه خلافت و جهان بانی  
 عرضه داشت نموده بود و فضل و عاطفت حضرت شاهنشاهی که  
 پرتو خورشید لطف و کرم الهی است قبول ملتمس او کرده یرایغ  
 مکرمت پیرا صادر گشته بود که جریده آمده ناصیه های آستان  
 معلی گردد درین ایام آن ضلالت کیش با سنبهاجی پسر خویش و  
 برخی نوکران خود از راجه سرخص شده روانه درگاه خلائق پناه  
 گردید و چون راجه دتاجی و همراهانش را از فوج هر اول و ترکنداز  
 خان را از فوج التمش با جمعی دیگر برای طلایه امواج نصرت  
 پیرا تعیین نموده بود دتاجی از نیدنکه دو گروه پیشتر رفته

بحرامت اهل کهنی قیام داشت درین اثنا شرزه مهدبی که با فوج  
مخالف نزدیک بود فوجی بمقابله ترکناز خان فرستاد خان مذکور  
بمدافعه آنها در آمده کوشش مردانه نمود و چندی از همراهانش  
زخم برداشتند و شرزه با سه چهار سوار بر سر دتاجی آمد و مخالفان  
از هر چهار طرف او را با همراهانش قبل کرده هنگامه آرای کارزار  
شد مبارزان هزبر آهنگ چون کار بر خود تنگ دیدند از ایدان  
فرود آمده بازوی جلالت بچنگ کشوند و دتاجی با رفقای خویش  
قدم همت و دایری فشرده آنچه منتهای مرتبه کوشش و سپاهگری  
بود بظهور رسانید و بضرر تیغ مرافشان بهیاری ازان شقاوت منشان  
بر خاک هلاک انداخت و آخر الامر زخم بسیار برداشته جان  
سپردنی در راه عبودیت در باخت و رحمت راز مجروح شده در  
معرکه افتاد و سپاه غنیم او را بر گرفته بردند و مهدی ریحان  
کوششهای مردانه کرده سر بجیب نیکذامی فرو برد و بسونت رای  
و راکهوجی پسران دتاجی که زخمهای کاری برداشته بودند با برخی  
از همراهان خود را بیک سو کشیدند و چون بمعسکر ظفر پیوستند  
بسونت رای بهمان زخمها در گذشت و در همین روز ابوالاسم پسر  
قباد خان برسم قراولی از لشکر گاه برآمده بود گروهی از غنیم نابکار  
نمودار شده بار در آویختند و او چون سپاهی درخور مدافعه اعدا  
همراه نداشت باین فزاقی از آنجا برآمده اواخر روز دلیر خان را  
ازین معنی آگهی داد آن خان شهامت نشان بلا توقف با فوج هراول  
روانه آنصوب شد و بجای که جنگ واقع شده بود رسید شب آنجا  
توقف گزید و قریب صد و پنجاه تن از مبارزانی که جان نثار شده

بودند اشاره کرد که لشهرهای آنها را از خاک برداشته مسلمانان را دفن کردند و هندوانرا سوختند و راجه رایسنگه نیز با اشاره راجه اواخر شب رفته باو پیوست خان مذکور روز دیگر بدفع اعدای که بمسافت سه کروزه از جنگ گاه اقامت داشتند روان شد و مخالفان از استماع خبر آمدن او رو بوادعی فرار نهادند پنجم شوال عساکر نصرت مآل از نیلکنه بسمت اوسه نهضت نمود و هفتم که مقام بود راجه قطب الدین خان و داؤد خان را با همراهان آنها بحراست کاهی تعیین نمود و چون آگاهی یافته بود که لشکر بیجاپور و گلکنده سوای ابوالاحمد نبیره بچتر و رضا قلی که در عقب بودند بسه فوج منقسم گشته اند یکی بسرداری شرزه مهدوی و دوم بمرگردگی خواص حبشی و سوم بکار فرمائی نبیره بهلول لجرم همواره مستعد گز و مترصد پیکار بوده گوش بر خبر آن افواج نکبت اثر داشت تا آنکه اواسط روز مذکور خبر رسیده که شرزه با فوج خود بر سر اهل کاهی آمده برخیز شتران که از افواج منصور بسمت دست راست رفته باره دور شده بودند گرفته و دو فوج دیگر داؤد خان و قطب الدین خان مقابل شده و آنها شتران کاهی را پیش انداخته جنگ کفان می آیند راجه باستماع این خبر دلیر خان را با فوج همراه بتعجیل هرچه تمام تر بکوهک فرستاد خان مذکور بسمتی که داؤد خان و قطب الدین خان با غنیم لڈیم آریزش داشتند روان شد و چون باره راه رفت اتفاقا داؤد خان فوجی از اعدا بقصد اینکه از عقب فوج داؤد خان و قطب الدین خان در آیند از جنود مخالف جدا شده باین سمت که خان مذکور میرفت آمده بود آنخان جلالت پرور بران رویه

هفتان حیدله در حمله آور شده آنها را متفرق ساخت و از آنجا  
 پیشتر رفته در حالی که داود خان و قطب الدین خان دو اب گهی  
 را سالم از تعرض معاندین روانه معسکر نصرت قرین نموده از سر  
 جمعیت خاطر با غنیم خویش معرکه آرای نبرد بودند با آنها پیوست  
 لودیکان و غیرت برادر زاده دلیر خان که پیش روی او بودند مرکب  
 جلالت بر انگیزنده دلیر اند بر مخالفان تاخند و رایت غلبه و استیلا  
 افراخته بسیاری را بر خاک هلاک انداختند و چون فوجی دیگر از آن  
 خیل ادبار بکوسک رسید دلیر خان از فیل فرود آمده بر اسب سوار  
 شد و جلو ریز بر سر آن سیه بخندان رسیده با طمعه سر پنجه همت و  
 دلیری روی جرأت و جسارت شان از عرصه کارزار بر تافت و بسیاری  
 را طعمه مصاص انتقام ساخته تا دو گروه در پی آن مدبران شقاوت  
 پژوه تاخت و راجه جیسنگه که بعد از فرستادن دلیر خان ملا یحیی  
 و نیتو و سیدی سنبل را با دیگر حبشیان و چندی از مبارزان  
 مغول و جمعی از بند و قچیان پادشاهی معسکر فیروزی تعیین کرده  
 با باقی سپاه ظفر پناه سوار شد و چون نزدیک رزمگاه رسید فوجی  
 از سمت یمین نمودار گشت راجه جلو ریز بر آن گروه باطل ستیز  
 حمله برده بشعله تیغ آبدار و برق سنان آتشبار دود سودای پندار  
 از دماغ نخوت شان بر آورد و فتح جنگ خان با فوج طرح و کیرت سنگه  
 بالشکر التمش کوششهایی نمایان بکار بردند و فوجی دیگر از جانب  
 یسار نمودار گشته راجه با جنود جرانغار بر آنها تاخت و بیادری همت  
 و دلوزی سلک جمعیت آن جسارت کیشان از هم کسینخت و سو بهگون  
 و مترسین بندیده که پیش روی او بودند ترددات شایسته بجای

آوردند و سایر مبارزان منصور که در هر فوج معین بودند مصدر  
 تلاشهای مردانه گردیدند بالجمله مخالفان قابو جو چون از همه  
 سو دست جرات و جلالت پذیروی بازوی شهامت و صراحت مبارزان  
 فیروزمند بر تافته دیدند سررشته ثبات و پایداری از کف داده  
 بازیه پیمای فرار و رهگرای وادی ادبار شدند و بعد از پشت دادن  
 اعدا راجه بتگامشی آنها در آمده مسافندی بعید در پی آن عبید  
 خویان گریز پاشدافت و چون منهنزبان پدایمردمی اسپان تازی نژاد  
 بسرعت برق و باد پویان بودند و روز نیز بی گاه شده بود راجه اعدان باز  
 کشیده بسمت داودخان و قطب الدین خان روان شد و در راه خبر  
 شنید که آنها نیز قرین فتح و ظفر بجانب اوس می آیند و از آنجا  
 بسمتیکه دلیر خان بود میل کرده چون آگهی یافت که خان مذکور  
 نیز مظفر و منصور می آید اعدان بوادعی معاودت تافته روانه معسکر  
 فیروزی شد و داودخان و قطب الدین در راه براجه پیوسته قریب  
 یکپاس از شب گذشته مجموع سپاه ظفر پناه بلشکرگاه رسیدند درین  
 فیروزی مصاف از مبارزان لشکر منصور قریب در صد تن بمردمی  
 و مردانگی نقد جان در باختند و چهار صد و شصت و پنج کس پیگر  
 شجاعت بنیور زخم زینت پذیر ساختند و از سپاه مخالف مضاعف  
 این مقتول و مجروح گردیدند و روز دیگر که مقام بود از تقریر  
 مبشران اقبال بظهور پیوست که الیاس مهدوی مخاطب بشرزه خان  
 که در جلالت و دلاری و فنون سرداری و عیاهگری مسلم اهل دکن  
 و رکن اعظم آن جیش پر مکر و فن بود درین جنگ بزخم تفنگی  
 که بدستش رسید و زخم نیزه که بر کتفش آمد از پای در افتاد



و مخدولان لش او را از معرکه برگرفته بیرون بردند و پسر خردش را  
 آسیب زخمهای کاری رسید و نیز منهدیان آگاه گزارش نمودند که درین  
 آوینش سپاه بیجاپور و لشکر گانگنده زیاده بر بیست و دو هزار  
 سوار بود نهم ماه مذکور افواج قاهره از جایی که اقامت داشتند  
 نهضت نموده در موضع سات سور از اعمال اوسه نزول کردند و  
 پس از هشت روز از آنجا نهضت نموده در مقام اردن منزل نمودند  
 و بیست و یکم کنار آب تیر که آن نیز از متعلقات اوسه و از آنجا  
 تا تلجاپور هشت گروه رسمیت معسکر جنود فتح رهبر شد روزی  
 چند آنجا اتفاق اقامت افتاده سیوم فی قعدہ شب هنگام نوحی از  
 مخالفان خسران مآب بان روی آب آمده قریب سه هزار بان باشکر  
 فیروزی انداختند و آسیب آن بدعضی مردم و برخی دواب رسید  
پنجم ماه مذکور کوچ شده موضعی دیگر از کنار آن آب مورد نزول  
 گشت و دهم نزدیک قلعه تیر از اعمال پرگنده دهوکی که متعلق  
 به بیجاپور است محل ورود جیش مسعود شد راجه بعد از وصول بدان  
 منزل بآئین معهود از راه حزم و دور بینی نزدیک بمعسکر فیروزی  
 توقف گزیده افواج قاهره را ججا بجا باز داشت و اکثری از اردر  
 بلشکر گاه رسیدند چند اول هنوز نرسیده بود درین اثنا منهدیان خبر  
 رسانیدند که لشکر نکبت اثر بیجاپور و کلگنده بهیئت مجموعی  
 نزدیک بیچنداول رسیده است راجه بمجرد استماع این خبر با لشکر  
 قول و فوج طرح و التمش بجانب اعادی روان شد و بدلیرخان  
 و دیگر سرداران فیروزی نشان پیام نمود که خود را زود برسانند  
 و آنها نیز در راه راجه پیوهتند چون بغدیم نزدیک رسیدند دلیر

خان پدیش روی راجه شد راجه رایسنکه در دست خان مذکور قرار گرفت و از غنیمت عاقبت و خیم حواص و پسر شرزه مهدومی و دیگر بیجاپوریان و حیدر آبادیان قطب الملکی با قریب هفت هزار سوار روبروی داود خان و قطب الدین خان صف آرا گشتند و نبدیره بهلول با تمام افغانان بیجاپوری و انکوی بهونسله و مانکچی کهواپره و دیگر مرهت‌های بیجاپوری و شرزه حیدر آبادی که فوجی گران بودند بدلییر خان مقابل شده بانی چند انداختند آن خان شهاست نشان بجنگ توپخانه مقید نا شده دلیرانه سمند جلالت بدفع مخالفان برانگیخت و نزدیک بآنها رسیده به تیغ تیز و سنان خون ریز بآن گروه باطل متین در آویخت و چون اشتعال نیران حرب و قتال شدت پذیرفت اعدای بدسگال سطوت و صوت مجاهدان جیش اقبال را تاب نیاورده روی همت از مقابله بر تافتند و دلیران عرصه نبرد و شیران بیسته نورد آن روبه صفتان شقاوت کیش را پیش انداخته بدعاقب درآمدند غیرت و نعمت برادر زاده‌های خان مذکور که از پیش روان معرکه کرزار بودند کوشش‌های مردانه بجای آوردند و رحیم‌داد برادر زاده دیگرش زخم‌های کاری برداشته از مرکب فرو افتاد و ابوالمحمد نبدیره بهلول مصدر ترددات نمایان شده چندی از همراهانش بزخم‌های شمشیر چهره آرای مردانگی گشتند و کرن راتهور و برادرش جوهر جلالت بظهور رسانیده گله‌ای زخم از شاخسار مردی چیدند و آتشخان داروغه توپخانه و حسن بیگ منک باشی و جمعی دیگر از گروه برق اندازان که مقدمه این موج بودند ترددات شایسته نمودند و دلیر خان بهر جا غلبه از سپاه مخالف مشاهده میکرد

پدایمردی شهاست و مرز انگی خود را رسانیده بدفع آنها می پرداخت  
 راجه نیز که در سمت یمن آن خان بسالت آئین بود مساعی شایان  
 و تلاشهای نمایان بتقدیم رسانیده معاندان تیره بخت آنها از فرصت  
 نموده بر جا و نرایی که در دست راست فوج راجه مذکور بود و اندکی  
 از فوج دور بود هجوم آوردند او بمدافعت اعدا ثبات قدم ورزیده  
 کوششی شایسته نمود و چندی از همراهانش سر بر سر مردانگی  
 نهاده برخی مجروح شدند و راجه رایسنگه بکومک او رسیده مقامیر  
 را منهنم ساخت و جنود گردون شکوه تا هفت گروه تعاقب  
 مخدولان ادبار پزوه نموده پالکی و جهتری بسیار و شتران پر بار از  
 جوشن و زره و بان و دیگر اسلحه پیکار از آنها بدست بهادران نصرت  
 شعار افتاد و راجه داؤد خان و قطب الدین خان را در برابر خواص  
 و پسر شرزه مهدوی و دیگر مخالفین که بآن دو خان جلالت نشان  
 مقابل بودند گذاشته بآهنگ کومک دلیر خان روان گشته بود چون  
 یک گروه پیمود این گروه نیز بقصد اینکه از عقب دلیر خان در  
 آیدن رخ از عرصه مقابله داؤد خان و قطب الدین خان بر تافته  
 از آنجا برگشتند و آنها برای محاربت دایره گاه ماندند در خلال  
 اینحال خبر رسید که همراهان دلیر خان غنیم خود را رانده دور  
 رفته اند و بتعاقب اعدای هر سو متفرق شده و خان مذکور باسید صد  
 کس مانده راجه بمجرد استماع این خبر از کوهچق که در میان او  
 و دلیر خان حائل بود گذشته نزدیک بانخان دلیر رسید کیرت سنگه  
 و فتح جنگ خان که مقدمه فوج راجه بودند بار پیوستند و از آنجا  
 که فوج بزرگ مخالف تذبذب یافته رهگرای فرار گشته بود

و روز بآخر رسیده باقتضای رای مصلحت پیرا صلاح در معاودت  
و ترک تعاقب دیده بدلییر خان پیام نمود که عنان باز کشیده  
فوج متعرق خود را فراهم آورد و روانه معسکر فیروزی گرد و چون  
فیلی از فتح جنگ خان که آسیب صدمه بان باو رسیده مراسیده  
میگردید در وقت روانه شدن راجه بسمت دلیرخان عقب مانده  
بود درین وقت پسر شرزه و خواص و جمعی مخدولان که از دور نمایان  
بودند اذنه از فرصت نموده در پای کوهچپه مذکور فیل را قبل کردند  
راجه ازین معنی آگهی یافته بلا توقف با جمعی قلیل جلو ریز  
خود را بسر کوهچپه رسانید مخالفان چون همراهان راجه را بغایت  
کم دیدند فیل را گذاشته و یکجا فراهم آمده مهیای ستیز و آویز گشتند  
درین وقت کیرت سنگ و فتح جنگ خان رسیدند و بان جمع نابکار  
و گروه سیه روزگار در آویخته بضرب تیغ آبدار و سنان برق آثار بسیاری  
را بر خاک نیستی انداختند و بدان حملهای مرده عرصه کارزار  
از غبار جمعیت و هجوم آنها پیراسته تا یک گروه بتعاقب پرداختند  
و راجه نیز با وجود وقار سرداری خود را بهر طرف رسانیده آثار  
شهامت و دلوری بظهور صیرسانید چون شام در رسید و نسائم  
غلبه و استیلا بر پرچم رایمت مبارزان ظفر لوا وزیده اثری از غنیم  
لذیم نماند انواع قاهره کوس نصرت نواخته و علم فیروزی افراخته  
بدایره گاه معاودت کردند درین آویزش حیدر ترکمان را از سرداران  
قطب الملک زخم تیری بر زان رسید و زیاده بر پانصد تن از سپاه  
بیجاپور و گنکنده که از آن جمله موسی افغان سر لشکر ندیره بهلول  
و مانکوی پسر نایک کهراره و چندی دیگر از عمدها بودند بدلاامت

تبع بهادران منصور راه عدم پیمودند و قریب هزار کس زخمی شدند و از سپاه ظفر پناه یکصد و سی و پنج تن بفقده جان گوهر نیک نامی خریدند و هفت صد و نود و چهار کس مجروح گردیدند بالجمله راجه دران منزل سه روز اقامت نموده از آنجا بطریق در مرحله پانزدهم ماه مذکور برکنار آب مانجیره که بمسافت ده کروزه رسمی از فتح آباد معروف بدهارور واقع است نزول نمود از آنجا که مخالفان نابکار سیماب وار یکجا قرار نگرفته برسم قزانی چنانچه شیوه سپاه دکن است هنگام انتهاز فرصت آویزش می نمودند و چون مغلوب میگشتند بدستیاری سبکباری و پایمردمی سربازان با رفتار مرحله پیمای وادی فرار میگشتند و دگر باره قابو دیده مساک جسارت می سپردند و افواج بجز امواج انبار گرانباری و سنگینی اردو بتعاقب آن بد عاقبتان شقاوت خود مسافت بعید نمی توانستند پیمود راجه باقتضای رای مصلحت پیرا عزیمت آن کرد که جنود نصرت شعار را جریده و سبکبار ساخته بر سر آن جیش نکبت اثر رود و آنها را تنبیه و تادیبی چنان نماید که من بعد جرأت بستیز و آریز نتوانند نمود و باین اراده جریده شده خیمه مختصری برداشت و همچنین همه سرداران و لشکریان را تاکید کرد که مخفف و سبکبار شوند و مجموع احوال و ائصال اردو و لشکر را بفتح آباد فرستاد که آنجا باشد و بپیرم دیو میسودیه و جگت سنگه هاده و کهدلوجی و جمعی دیگر را که دو هزار و سیصد کس بودند بجهت حراست بده و اردو در آنجا تعیین نمود و بیست و دوم ذی قعدة باین عزیمت صائب از کنار آب مانجیره کوچ کرده بسمت دهارامیون

که سخندولان را آنجا نشان میدادند پندج و نیم کوره جرییدی پیمود و جاسوسان گزارش نمودند که غنیمت مردود خبر توجه جنود مسعود شنیده از دهاراسیون بطرف قلیچاپور رهگرایی ادبار شد و افواج قاهره بیست و هفتم ماه مذکور از دریای سین عبور نموده در موضع سهری از اعمال پرینده که سخاندیل آنجا گرد شورش انگلیخته بودند نزول کرد و روز دیگر بر کنار دریای بهیونره منزل نمود و از تقریر منهدیان ظاهر شد که افواج مخالف یکجا فراهم آمده در سه گروهی سولاپور اقامت گزیده اند و بتحقیق پیوست که چون عادل خان بر کیفیت غلبه و استیلائی جنود اقبال و حقیقت ضعف حال و پریشانی و اختلال افواج نکبت مآل خویش آگهی یافته بدین دانسته که از مقابله و مدافعه عساکر گردون شکوه ستوه آمده نیروی کوشش و آرزیش در آنها نمانده است ناچار مصالحت کار در ترک پیکار دیده ابوالمحمد نبیره بیچتر را با لشکری که بخاص خیل معروف اهل دکنست نزد خود طلبیده بسرداران خود نوشته است که بعد ازین قدم جرأت و جسارت بنزدیک عسکر ظفر قرین نگذاشته از آسیب سطوت و صولت مبارزان فیروزی نشان برگران باشند و با بقیه لشکر ادبار اثری که با آنها مانده تا هنگامی که جنود مسعود دران حدود است نزدیک سولاپور اقامت نمایند و همچنین قطب الملک نیز لشکر خود را که بکومک بیچاپوریان فرستاده بود بحیدرآباد طلبیده است از آنجا که افواج جهانکشا در تخریب ولایت مخالف که بدان مامور بودند دقیقه نامرعی نگذاشته تمام محال متعلقه بیچاپور را مکرر بی سپر تاخت و تاراج

ساخته بودند چنانچه گزارش یافت چندین مرتبه با جنود اعدا  
 صف آرا گشته هر دفعه اوای غلبه و استیلا برافراخته و مبارزان ظفر  
 شعار از کثرت حرکات و توالی رکضات و تجمش محاربات و مقاتلات  
 پی در پی دستخوش رنج و تعب گشته مراکب و دواب بسیار  
 تلف شده بود معینا موسم برشکال در رسیده مجال تردد نماند  
 و در خلال این حال بنابر مقدمات مذکوره یرلیغ لازم الامتنان از  
 پیشگاه جاه و جلال بر اجه جیسنگه صادر شد که با جنود مسعود  
 ببلده فاخره اورنگ آباد معاودت نموده موسم برشکال را آنجا بگذرانند  
 و برخی امرا و لشکریان را بمحال تیول خویش رخصت نمایند  
 که صرفه و آسوده حال شوند راجه بموجب امر اعلی ترک پیکار  
 مخالفان نهاد و عزیمت معاودت باورنگ آباد نمود و چون ممانعت  
 و استحکام قلعه منگل بیده و سامان اسباب و لوازم حراست آن  
 در مرتبه نبود که وقتی که عسکر ظفر اثر از آن حدود رایت معاودت  
 برافروزد از تعرض اعدای مسعود تواند مانند راجه با اقتضای رای مصلحت  
 بپرا صلاح درین اندیشید که قلعه مذکور را خالی کند بنابرین دلیر  
 خان با راجه رایسنگه و قباد خان تعیین نمود که اسباب توپخانه و  
 ذخائر قلعه بر آورده اودوت سنگه حارس آنرا با رفقای او همراه بیاورد  
 و خان مذکور با همراهان سلخ صاه مسطور عازم منگل بیده شده چون  
 بدانجا رسید آن قدر سرب و باروت که در قلعه بود به بندهای  
 بادشاهی و تنگچیان و بیلاناران و دیگر مردم قسمت نمود که  
 بلشکر ظفر اثر رسانند و لشکریان را اشاره نمود که غلات و سایر  
 ذخائر قلعه را چندانکه توانند تصرف نمایند و آنچه بماند آتش

در زند و بیدارگان گماشت که کنگره‌های قلعه را انداخته آن قدر که میسر باشد در هدم و تخریب آن حصار بکوشند و بعد فراغ ازین مراتب مردم قلعه را همراه گرفته ششم ذی حجه با همراهان بلشکر منصور رسید و روز دیگر راجه با افواج قاهره از کنار آب بهیونره بسمت پریزده کوچ کرد و نهم از آب عبور نموده در هشت گروهی پریزده منزل گزید و از آنجا بفرزیک موضع بهوم رسیده بذاب مصلحت تا هفتم ربیع الثانی آنجا نزول داشت و از آنجا بنواحی بیر آمده تا آخر ماه مذکور آنجا بود و چون درین ایام سیوای فتنه گرا که بدرگاه معلی رفته بود از سر جهالت و کوته اندیشی چنانچه در طی گزارش وقایع حضور پرنور مذکور گشته از مستقر الخلافت اکبر آباد که دران هنگام مرکز ریات جاه و جلال بود روی گردان شده مرحله پیمای وادی فرار و آزاره دشت اقبال گردیده بود پرلدغ همابون پراجه جیسنگه صادر شده که نیتوی خویش او را دستگیر نموده بدلیر خان سپارد و خان مذکور او را همراه گرفته بجناب خلافت آرد راجه جمعی بجهت آوردن نیتو که در فتح آباد بود تعیین نمود و آن جماعه او را پنجم جمادی الاولی بلشکر ظفر اثر رسانیدند و راجه آن مسعود العاقبة را که حقیقت رسیدنش بسده سپهر احترام و شرف اندوزی او بادراک شرف اسلام سبق ذکر یافته با پسرش حواله دلیر خان نمود و آن خان بسالت نشان روز دیگر نزدیک بیدراز راجه جدا شده بموجب فرمان طلب روانه درگاه معلی شد و راجه فیروز بیست و نهم ماه سنبلور از نزدیک بیر بعزیمت اورنگ آباد کوچ نموده هشتم جمادی الآخرة در ظاهر آن بلده فاخره نزول نمود



## تعیین یافتن دلیر خان بافواج قاهره به تنبیه زمیندار چانده و تحصیل پیشکش نمایان

ایزد بیهمال که لطف کامل و فضل شاملش چهره کشامی  
 شواهد بدائع آمال است چون این زیبندۀ اورنگ خلافت را بمزید  
 تایید و انبال و کمال نوازش و افضال از سلاطین والا شکوه کرامت  
 امتیاز بخشیده و بخامۀ موهبت ازلی بر لوحه جبین طالع مسعودش  
 رقم نصر و اعزاز کشیده لاجرم همواره بازوی بخت ارجمند شد و در یافتن  
 سر پنجه نخوت! سرکشان مغرور و عامیدان مقهور بنیروی توفیقات  
 ربانی مؤید است و پیوسته اولیای دولت و سلطنت ابد پیوندش  
 را در احراز فتوحات نبیده و تحصیل غنایم جلیده امداد تیسیرات  
 آسمانی معاضد از شواهد صدق این مدعا درین هنگام تعیین افواج  
 جهان کشا است بسر گردگی دلیر خان بر سر زمیندار چانده و بیدار  
 گشتن او از خواب غفلت و دادن پیشکش شایسته باوایمی دولت -  
 تبیین این مقال آنکه چون آن تیره بخت از کمال سعادت کیشی  
 و ذاعاقبت اندیشی از منهج قوم اطاعت و مسلک مستقیم عبودیت  
 انحراف جسته شیوه بغی و عصیان ورزیده بود و بخدای محال و  
 پندار دور از کار مصدر حرکت ناهنجار گردیده بذابر آن تنبیه و گوشمال  
 آن خسران مآل پیش نهاد همت خسروانۀ گشته فرمان قهرمان  
 جلال بدلیرخان که با برخی از عسکر منصور دکن بعد فراغ از  
 تاخت ولایت بیجاپور به پیشگاه حضور طلب شده بود صادر گشت  
 که بهرجا رسیده باشد بمجرد ورود منشور اسمع الذور برگشته باهمراهمان

بر سر ولایت آن مقهور رود خان مذکور در منزل از دریای نوبده  
 گذشته بود که بوصول یولبع کرامت نشان مهابه گشته با زندوله خان  
 و راجه سجان سنگه بندیله و راو بهاوسنگه هاده و رو کرن بهورتیه  
 و راجه نرسنگه کوز و جگت سنگه هاده و قادر داد خان و زبرست  
 خان و آتش خان و برق انداز خان و گروهی دیگر از مبارزان نصرت  
 نشان او آخر جمادی الآخره این سال همابون فال عازم مقصد گشت  
 و بموجب امر والا ایرج خان فوجدار ایلچیوز و فتاح خان فوجدار  
 پونار و جمعی دیگر نیز در سداک کومکینان انتظام یافتند و چون  
 اواسط شعبان با افواج قاهره بحدود ولایت چانده رسیده مانجی ملار  
 زمیندار نابکار آن سر زمین بسطوت عساکر ظفر قرین از بییهوشی  
 نشامی پندار بخویش آمده جنود خوف و رعب بر باطن ضلالت موطنش  
 استیلا یافت و سر از هوای بغی و طغیان و خاطر از اندیشه  
 استبداد و عصیان برداخته چاره کار در سلوک منهج اطاعت و  
 عبودیت دید و ناکیا نام شخصی که مدار مهام او بود دلیر خان  
 فرستاده اظهار عجز و ابتدخال و ندامت بر سوابق جرائم و سیئات اعمال  
 نمود و استدعا کرد که چون آن خان دلیر نزدیک شود بآئین مسکنت  
 و خشوع آمده ملاقای گردد و برای ایمنی خاطر درخواست عهد و  
 قول نمود خان مذکور نظر بر شیمه فضل و کرم پادشاهی که نمودار  
 لطافت آبی است نموده متمنای او را پدراینه انجام بخشید و  
 فرستاده را باز گردانید که نوید حصول این مامول بدو رسانیده آن  
 ضلالت کیش را بیارزد و چون ناکیا از لشکر فیروزی معاودت نموده  
 خاطر وحشت زده او را از جانب دلیر خان مطمئن گردانید این

معنی را فوزی عظیم و نعمتی سترگ شناخته بلا توقف بعزم ملاقات آن خان شهابت کیش با مدهکر نام مهین پسر خویش روان شد و مبلغی از زر و سیم مسکوک بجهت پیشکش سرکار بادشاهی کد عجاله آوردن آن میسر بود همراه برداشت و بیست و سیوم شعبان که دایر خان بموضع مازدوره که سرحد ولایت چانده است نزول نمود سرزبان مذکور بلاشکر ظفر اثر پیوسته چون قصد ملاقات خان مذکور نموده باشاره آنخان شهابت نشان آتشخان و رستم برادر ابرج خان رفته آن جهالت پرور را با پسرش بآئین مسجورمان میان بند در گردن او گذاره بی سلاح و یراق نزد او آوردند و در نهایت خضوع و سرافکنندگی ملاقات کرد و تمهید مراسم فداسمت و اعتذار و اظهار مراتب عجز و انکسار نموده یکهزار اشرفی و دو هزار روپیه و دو سراسپ و یک زنجیر فیل برسم نیاز دایر خان گذراند و هفت هزار اشرفی و پنج لک روپیه که بر چند فیل و شتر و عرابه بار کرده همراه آورده بود بصیغه جرمانه و شکرانه اسان بسرکار خاصه شریفه سپرد خان مزبور بآو گفت که اگر سلامت جان و ناموس و بقای موطن و ولایت خویش میخواهی باید که پیشکشی لایق برای سرکار بادشاهی بزودی سرانجام دهی و من بعد بانخواستی دیوضال و تحریک شقاوت و نکال قدم از شاهراه بندگی و فرمان پذیرگی بیرون ندهی از آنجا که آن ضلالت شعار بسطوت اقبال دشمن مآل شهنشاه روزگار مغلوب رعب و بیم و مورد خون عظیم گشته زوال موطن و مال و هلاک آستیصال خود را بر تقدیر عدم قبول و امتثال متیقن بود از کار گهی و معامله شناسی سخن دایر خان را آویزه گوش و هوش

ساخته سرمایه بهبود کار و سود روزگار خویش دانست و چنین قرار یافت که برسم جرمانه مبلغ یک کرور روپیه از نقود و نقایس اشیا مثل جواهر و مرصع آلات و نقره و فیلان کوه پیکر بدیع منظر در عرض مدت دو ماه سامان نموده با ولیدای دولت قاهره واصل نماید و سوای آن پنج لک روپیه بدایر خان که واسطه اصلاح کار و ذریعه عفو جرائم آن بد کیش نابکار در حضرت خلافت گشته بود بطریق شکرانه بدهد و هر ساله دو لک روپیه پیشکش مقرری بسرکار خاصه شریفه مؤدی سازد و قلعه ماندک درک را که از حصون متینة آن مدبر غوی و پشت استظهارش بآن قومی بود بندهای پادشاهی منهدم ساخته با خاک یکسان نمایند و بموجب التماس خان مذکور فرمان عالیشان از جناب فضل و احسان مشتمل بر صفح مآثم آن مورد نکال عصیان و تفویض جا نشینی او به رام سنگه که بدین پسرش که اورا نایب مناب خویش می خواست بصدور پیوندی و چون این مراتب مقرر گردید دلیر خان حقیقت معامله را به پیشگاه سلطنت و جهاننمایی معروض داشته قبول این مطلب را الحاح و اقتراح نمود از آنجا که عفو و بخشایش از جلالت شیم قدسیه شهنشاه مکرمیت پرور تفضل منش است بر وفق ملتمس آن خان بسالت نشان رقم معافات بر صحیفه زلات سرزبان مزبور کشیده از موافق لطف و اصطناع یولیع گیتی مطاع مبدئی بر این معنی بطغرای نغان پیوست و با خلعت فاخره بجهت مرافرازی و اطمینان او از حضرت خلافت مرسل گشت بالجمله دلیر خان مانجی ملار را نزد خود نگاهداشته و کلامی اورا رخصت کرد که

رفته در سرانجام پیشگشی که مقرر شده بود بگوشند و محمد لطیف  
 دیوان لشکر منصور را با جمعی از سوار و پیاده بهدم قلعه مانگ  
 درک تعیین نمود و او با آن گروه بآنجا شتافته در اندک فرصتی  
 آن حصن متین را با سطح زمین برابر ساخت و مبلغی خطیر ازینکه  
 که جایجا در آن قلعه مدفون بود با قریب پنجاه توپ آهنی و راسپندگی  
 و بندوق بسیار و دیگر ادوات توپخانه بر آورده بلشکر فیروزی رسانید  
 و همچنین جمعی بقلعه بهنولای که در سرحد ولایت دیوکنده واقع  
 بود و آن نیز که ال حصانت و متانت داشت تعیین نمود که بهدم  
 و تخریب آن پردازند و پس از دو ماه که هفتاد و هفت اک روپیه  
 از وجه پیشکش بوصول رسید چون زمین دار مسطور مریض و عمیل  
 گشته احوال ولایتش فتور و اختلال پذیرفته بود و سکنه و رعایای  
 آن سرزمین روی بفرار آورده متفرق شده بودند و رخصت نمودن  
 او در وصول تتمه پیشکش دخیل بود و فی اجماع تسامح و اسهال با او  
 مقتضای مصلحت می نمود لاجرم دلیرخان از روی صلاح اندیشی  
 مقرر نمود که سانچی ملار را روزی چند رخصت نماید مشروط بدانکه  
 سه لک روپیه دیگر از جمله تتمه پیشکش سرکار جهان مدار با مدافع  
 پنج لک روپیه که تقبل دادن آن بخان مومی الیه نموده بود که  
 مجموع هشت لک روپیه باشد در عرض مدت دو ماه ادا نماید و  
 بیست لک روپیه باقی را بتدریج در مدت سه سال واصل سازد و درین  
 باب مچلکا ازو گرفت و بنابراین قوار داد خلعت فاخره که با فرمان  
 مرحمت عنوان از جناب سلطنت بجهت او مرسل گشته دلیرخان  
 بنابر مصلحت تا این هنگام باو نداده بود و جمدهر مرصع و برخی

دیگر از آلات و یک زنجیر فیل با داده بیدست و هفتم شوال او را با وامسنگه پسرش مرخص ساخت که بچانده رفته باصلاح امور ولایت خویش و سرانجام تتمه وجه پیشکش پردازد و چون فتاح خان فوجدار پونار درین ایام باقتضای اجل موعود بساط حیات درنور دید از پیشگاه خلافت و جهانداری قادر داد خان بجای او معین گشته بود تحصیل تتمه پیشکش بعهده سعی و اهتمام خان مشارالیه گذاشته مدهکرمهین پسرش را نیز برسم یرغمن تا وصول هشتادک روپیه که ادای آن معجلا قرار یافته بود حواله او نمود و آنچه از نقود و مرصع آلات و فیدان کوه پیکر در وجه پیشکش بوصول رسیده بود مقرر کرد که برخی را ازان ایرج خان فوجدار ایلیچپور با محمد لطیف دیوان لشکر منصور و جمعی از بندهای بادشاهی و پاره را رستم برادر ایرج خان با گروهی دیگر بایلیچپور رسانند و خان زمان صوبه دار خاندیس وزین العابدین دیوان آن صوبه را با فریقی بانجا فرستد که آنها را به بلده طیده برهانند و نقل نمایند و از آنجا بدرگاه آسمان جاه برده بمحل عرض رسانند بالجمله چون کوک سنگه زمیندار ولایت دیوکنده که بولایت چانده قرب الجوار است نیز از نا عاقبت اندیشی و سفاهت پروری در ایصال پیشکش مقرری تهران و امهال می ورزید چنانچه پانزده لک روپیه از پیشکش سنوات ماضیه بر فرسه او جمع آمده بود و در دادن آن بتمهید معاذیر دفع الوقت و تاخیر می نمود و بدایر خان فرمان شده بود که بعد از تمشیت مهم چانده بتادیب آن قیره بخت غدار پردازد و او را نیز از گران خراب غفلت بیدارسازد و آنخان بهالت شعار در اثنای

اشتغال بمهم چانده زمیندار مذکور را تخویف و تهدید نموده بود و آن ضلالت فرجام شخصی را که مدار سهام او بود فرستاده تا به تمهید مراسم ندامت و اعتذار و تقبل ادای وجوه پیشکش بسرکار گبهان مدار اصلاح کار آن نابکار نماید لاجرم خان دلیر بذاب کمال خشوع و ابتهاج آن بدکیش باطل سگال او را بقبول معذرت و تعهد التماس عفو زلات در پیشگاه خلافت منت پذیر گردانیده مقرر ساخت که پانزده لک روپیه که از پیشکش سفوات سابقه بر ذمه او لازم الذا بود با قریب سه لک روپیه دیگر برسم جرمانه در عرض مدتی معین بسرکار والا رساند و از جمله شش لک روپیه در مدت دو ساله واصل سازد و من بعد در ادای پیشکش مقرری که هر ساله مبلغ یک لک روپیه بود مدهنده و مسامحه نوزیده سر از خط بندگی و فرمان برداری نه پیچد و بذابین قرارداد آن ضلالت نهاد عجله ده زنجیر ذیل کوه تمثال در وجه پیشکش فرستاد و چون دلیر خان خاطر از مهم چانده پرداخت و وکیل آن تیره روزگار را که درین مدت ملازم لشکر نصرت شعار بود رخصت نمود که پیشتر رفته بسر انجام مراتب پیشکش پردازد و پانزدهم ذی قعدة از دهم سال این سلطنت بی زوال خود نیز بجهت مزید تاکید با افواج قاهره از حدود چانده که قریب سه هزار آنجا اقامت داشت بجانب ولایت دیوکده روان شد و مانجی ملار زمیندار چانده را نیز طلب داشت که با اتباع خویش آمده بجفود فیروزی پیوندد و چون بجفود ولایت دیوکده رسید کوک سنگه سرزبان آنجا بقدم عجز و خشوع آمده بان خان عقیدت آئین ملاقی شد

و پس از چند روز بجهت سرانجام پیشکش مرخص گردید و جملاً  
 خان مذکور با جنود منصور روزی چند در آن حدود بسر برد و برخی  
 از وجوه پیشکش بوصول رسانید و در صدک این بود که ما بقی را  
 بزودی تحصیل نماید و اگر زمیندار خسران مآل در ادای آن تعلق  
 و امهال و زرد همت بر تسخیر قلاع و ولایتش گماشته ساخت آن  
 ناحتیت از خار وجود او بپراید در خلال این حال مثال کرامت  
 تمثال از جناب خلافت و جهانداری بآن خان شهامت پرور صادر شد  
 که معامله زمیندار دیوکده را بهر عنوان باشد زود صورت داده چون  
 تادیب و تنبیه عادل خان و تاخت ولایت بیجاپور دگر باره مرکوز  
 خاطر والا و وجه همت جهان کشا گشته با افواج قاهره از آنجا بدکن  
 شتابد و بملازمت رخشنده اختر برج حشمت و اقبال تابنده گوهر  
 درج ابهت و جلال پادشاهزاده عالیقدر محمد معظم رسیده هرگاه  
 اشاره معلی صادر شود با افواج بحرا و اوج بدان مهم قیام نماید لاجرم  
 خان دلیر زمیندار مسطور را که اظهار تنگدستی و پریشان حالی  
 می نمود بمقتضای مصلحت چندمی دیگر مهلت داده در باب  
 ایصال تئمه پیشکش بوعده معین مچاکا ازو گرفت و تحصیل آنرا  
 نیز بعهده قادر داد خان نمود و درین ایام مانجی ملار زمیندار  
 ولایت چانده بر وفق قرار داد خویش از جمله تئمه پیشکش مبلغ  
 هشت لک روپیه دیگر که ادای آن معجله مقرر گشته بود سرانجام  
 کرده باولیدای دولت قاهره واصل ساخت که مجموع هشتاد و پنج  
 لک روپیه باشد و چون دلیر خان خاطر از مهمات ولایت چانده و  
 دیوکده پرداخت بموجب یوایغ گیتی مطاع هشتم ربیع الثانی باعساکر



فیروزی روانه دکن شد و عاطفت پادشاه بنده پرور قدر دان آن خان  
 بسالت منش را بعنایت خلعت خاص و اسب با ساز طلا نوازش  
 نموده یکهزار سوار از تابندگان او را دو اسبه سه اسبه مقرر ساخت که  
 منصبش از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار از انجمله سه هزار  
 سوار دو اسبه سه اسبه باشد و ایرج خان را باضافه پانصدی بمنصب  
 دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و قادر داک خان را از اصل و  
 اضافه بمنصب هزاری هشت صد سوار از انجمله چهار صد سوار دو  
 اسبه سر بلند بخشید \*

## آغاز سال دهم والای دولت عالمگیری مطابق سنه هزار و هفتاد و هفت هجری

درین اوقات خجسته فرجام ماه مبارک صیام بهزاران یمن و  
 برکت و فرخندگی و میمنت در رسیده پرتو سعادت برج جهان گسرد  
 و شب جمعه مطابق هجرت اسفندار رویت آن ماه مهر انوار اتفاق افتاده  
 ابواب حسنت و مشروبات بر روی جهانیان باز شد و سال دهم از سنین  
 سلطنت و فرمان روائی خورشید سپهر خلافت و جهان کشائی قرین  
 توفیقات آسمانی و تالیفات ربانی آغاز شد و اشاره همایون به پیشکاران  
 پیشگاه دولت صادر گشت که بتهدیه اسباب و لوازم جشن مسعود  
 پرداخته تا رسیدن عید سعید فطر بارگاه خلافت و جهاندانی را  
 بدستور هر سال آذین حشمت و کام رانی پذیرند \*